

به نام خدا

## خاطرات پس از مرگ براس کوباس

نویسنده: ماشادو د آسیس

مترجم: عبدالله کوثری

انتشارات مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۹۳

### فهرست مطالب

۲	۱ نویسنده
۳	۲ مترجم
۴	۱.۲ جوایز
۴	۳ درباره کتاب
۶	۱.۳ بخش‌هایی منتخب از کتاب
۸	۴ مشکلات نوشتاری و ترجمه کتاب
۹	۵ امتیاز رمان
۹	مراجع

## ۱ نویسنده



ژواکیم ماریا ماشادو د آسیس (به پرتغالی: Joaquim Maria Machado de Assis) (زاده ۲۱ ژوئن ۱۸۳۹ – درگذشته ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۸) که با نام ماشادو د آسیس شناخته شده است، نویسنده، شاعر، نمایشنامه نویس و نویسنده داستان کوتاه بود. او به عنوان بزرگترین نویسنده ادبیات برزیل شناخته شده است، هر چند در زمان حیات به محبوبیت گسترده‌ای خارج از مرزهای برزیل دست نیافت. او به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت و در اواخر عمر زبان یونانی را نیز آموخت. آثار وی تأثیر بسزایی در ادبیات برزیل در مدارس و دانشگاه‌ها در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن

بیستم داشته است. از جمله تحسین‌کنندگان وی می‌توان ژوزه ساراماگو، کارلوس فوئنسس، وودی آلن، سوزان زونتاک و هارولد بلوم را نام برد [۸].

ژواکیم ماشادو د آسیس به سال ۱۸۳۹ در ریودوژانیرو زاده شد. پدرش مولاتویی نقاش ساختمان بود و مادرش رختشوی و از کشور پرتغال. وی زبان لاتین را در همین سالها از کشیشی آموخت. مادر ماشادو وقتی او ده ساله بود از دنیا رفت و او به همراه پدرش به سنت کیتس نقل مکان کرد. پدرش در سال ۱۸۵۴ با زنی مولاتویی ازدواج کرد. در همین سالها د آسیس زبان فرانسه را نیز از نانوایی فرانسوی آموخت [۸].

در مورد واژه "مولاتو" در ویکی‌پدیا اینچنین آمده است: «در مستعمرات اسپانیا، به کسی گفته میشد که دورگه باشد به این معنی که پدر یا مادر او سفید پوست "اسپانیایی" و دیگری سیاه پوست باشد. (فردی با اصل و نسب مخلوط سیاه و سفید پوست)».

نخستین شعر ماشادو با نام «او» وقتی او پانزده ساله بود در روزنامه مارموتا فلومینس به چاپ رسید. او کار در دنیای نوشتار و چاپ را با حروفچینی و تصحیح نمونه‌های چاپی آغاز کرد و پس از آن نویسنده ستون حوادث در روزنامه‌ها شد. پس از دوستی با خوزه د آلنکار، نویسنده، از او انگلیسی آموخت و به این ترتیب با ادبیات انگلیسی مانند شکسپیر، لرد بایرون و جاناتان سوئیفت آشنا شد. او شیفته شکسپیر بود و می‌گفت «او به زبان جان می‌نویسد». آشنایی با ادبیات انگلستان بر تغییر گرایش ادبی ماشادو د آسیس تأثیر بسزایی داشت [۸].

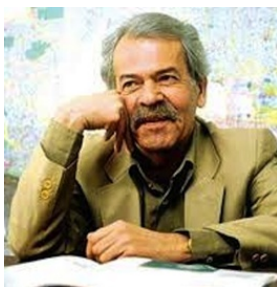
در سال ۱۸۶۹ با کارولینا آگوستو خاویر د نوائیس که زنی فرهیخته و اهل پرتغال بود آشنا شد و با وجود مخالفت خانواده کارولینا که با مولاتویی بودن ماشادو مشکل داشتند با وی ازدواج کرد. زندگی این دو در برزیل به عنوان نمونه

یک زندگی سعادت‌آمیز شمرده می‌شد [۱].

در سال ۱۸۸۰ نخستین رمان وی که حاصل گرایش ماشادو از رومان‌تیسیم به رئالیسم روانشناختی است منتشر شد. «خاطرات پس از مرگ براس کوباس» بر شهرت ماشادو افزود. فرهنگستان برزیل در سال ۱۸۷۹ به اتفاق آرا او را به ریاست برگزید و ماشادو د آسیس تا سال ۱۹۰۸ که درگذشت در این مقام باقی ماند [۱].

اشادو نه فقط بهترین رمان‌های زمان خود که برترین آثار ادبیات برزیل را نوشت، آثاری چون خاطرات پس از مرگ براس کوباس (۱۸۸۰)، کینکاس بوربا (فیلسوف یا سگ؟ - ۱۸۹۱)، عشای نیمه شب (۱۸۹۳)، دن کاسمورو (۱۸۹۹)، عیسی و یعقوب (۱۹۰۴)، آثاری که مورد تحسین هم مردم هم منتقدان قرار گرفت. ماشادو د آسیس در روز بیست و نهم سپتامبر ۱۹۰۸، چهار سال پس از فوت همسرش درگذشت [۱]. این دو فرزندی نداشتند. در سال ۱۹۴۱ توسط فرهنگستان ادبیات برزیل به پاس گرمی‌داشت یک عمر فعالیت ادبی ماشادو د آسیس، جایزه ماشادو د آسیس بنیان نهاده شد و معتبرترین جایزه ادبی برزیل می‌باشد [۱].

## ۲ مترجم



عبدالله کوثری در سال ۱۳۲۵ در همدان به دنیا آمد. پدر و مادرش همدانی بودند و ساکن آن شهر، اما در سال ۱۳۲۸ برای اقامت همیشگی به تهران رخت کشیدند [۲]. وی ادبیات آمریکای لاتین را از انگلیسی به فارسی ترجمه می‌کند. کوثری دارای مدرک کارشناسی رشته اقتصاد از دانشگاه شهید بهشتی است. در چند دوره از جایزه هوشنگ گلشیری به عنوان داور حضور داشت [۱].

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به انجام رساند و آن‌گاه در رشته‌ی اقتصاد دانشگاه ملی (شهید بهشتی) ثبت نام کرد. در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد

و پس از اتمام خدمت نظام، در سال ۱۳۵۱ برای تکمیل زبان انگلیسی به انگلستان رفت. در سال ۱۳۵۲ در کتابخانه‌ی دانشگاه ملی استخدام شد. در سال ۱۳۵۴ در پژوهشگاه علوم انسانی به ترجمه و ویرایش پرداخت. در سال ۱۳۵۵ در انتشارات دانشگاه صنعتی شریف به سمت ویراستار استخدام شد و بعد از انحلال آن سازمان با سمت ویراستار در دانشگاه فارابی به کار مشغول شد. در سال ۱۳۵۹ خود را از خدمات دولتی باز خرید کرد و از آن زمان تاکنون کار اصلی او ترجمه و گاه ویرایش بوده است [۲].

او در هنگام فرا آموزی دانشگاهی سروده‌هایش را در سبک نو در هفته‌نامه خوشه به سردبیری احمد شاملو، و در ماه‌نامه نگین به سردبیری دکتر محمود عنایت پخش می‌داد. او همچنین در شب‌های شعر خوشه در کنار سروندگانی چون شاملو، اخوان ثالث، مصدق، نصرت رحمانی، م. آزاد و دیگران شعرهای خود را خواند. پس از پایان آموزش دانشگاهی

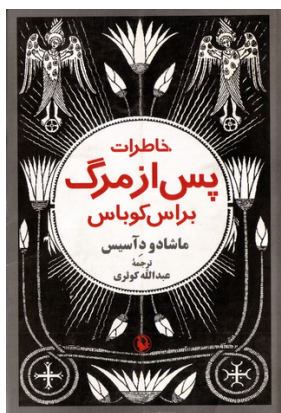
رهسپار لندن شد و پس از بازگشت گام در راه برگردانگری کارهای داستانی نویسندگان آمریکای لاتین نهاد. کوثری بیش از پنجاه کتاب در دو رسته ادبیات و اقتصاد برگردان کرده است. کوثری اینک در مشهد زندگی می‌کند [۸].

## ۱.۲ جوایز

- ۱۳۸۶ - جایزه روزی روزگاری.
- ۱۳۷۹ - جایزه کتاب سال برای ترجمه جنگ آخر زمان اثر ماریو بارگاس یوسا.
- ۱۳۸۳ - جایزه کتاب سال برای ترجمه خاطرات پس از مرگ براس کوباس و روانکاو اثر ماشادو د آسیس.
- ۱۳۸۹ - جایزه بهترین مطلب ترجمه‌ای چاپ شده در «نگاه نو» در سال ۸۹ - به انتخاب خوانندگان این مجله - به خاطر برگردان مصاحبه‌ای با «ماریو وارگاس یوسا» برنده جایزه ادبی نوبل در سال ۲۰۱۰ که با عنوان «سرخوشی و کمال» در شماره ۸۷ «نگاه نو» چاپ شده بود.

مصاحبه‌ها و مطالب زیادی در مورد این مترجم در اینترنت خواهید یافت.

## ۳ درباره کتاب



کتاب «خاطرات پس از مرگ براس کوباس» دارای ۲۹۳ است. از ویژگی‌های جالب کتاب می‌توان به توضیحات آن در مورد نویسنده و مترجم اشاره نمود. این کار واقعا قابل تحسین است. در رو و پشت جلد به زندگی نویسنده و مترجم اشاره شده است. همان‌طور که اشاره شد، کتاب توسط نویسنده‌ای قهار نوشته شده و مترجم آن نیز بسیار قابل است. به همین دلیل مطمئنا خواندن این کتاب خالی از لطف نخواهد بود. نام انگلیسی این کتاب Epitaph of a Small Winner به معنی «قبر نوشته یک برنده کوچک» است.

این کتاب از ۱۶۰ قسمت تشکیل شده است. هر قسمت در مورد موضوعی

خاص است که توسط شخص براس کوباس، اول شخص، نوشته شده است.

متن کتاب آنقدر روان هست که فکر می‌کنید براس کوباس در مقابل شماست و در حال صحبت کردن با شماست. البته در برخی بخش‌ها، خصوصا در بخش‌های ابتدایی، گاهی جملات سنگین و پر از نام اشخاص تاریخی وجود دارد که خواننده را اذیت می‌کند، با این حال در کل کتاب روان و خواندنی است. نکته دیگر در مورد این بخش‌ها این است که گاه یک پاراگراف و حتی یک خط هستند.

در اینترنت نقدها و نوشته‌های زیادی در مورد این کتاب وجود دارد. اکثر آن‌ها به این جمله اشاره کرده‌اند: «نویسنده‌ای فقید هستیم اما نه به معنای آدمی که چیزی نوشته و حالا مرده بلکه به معنای آدمی که مرده و حالا دارد می‌نویسد.» تا نشان دهند که کتاب از زبان پراس کوباسی نوشته شده است که مرده است و زنده نیست. در واقع خود وی بارها ذکر می‌کند که اکنون در گور است و تنها در حال بازگو کردن خاطرات خود است.

در صفحه ۱۷۴ کتاب، راوی به نکته جالبی اشاره می‌کند:

«و اما نقص بزرگ این کتاب تو هستی، ای خواننده. تو دلت می‌خواهد سریع بگذری و به آخر برسی و کتاب سلانه سلانه می‌رود. تو روایتی سر راست و منسجم و سبکی پر نرمش را دوست داری، اما این کتاب و سبک من مثل یک جفت آدم مست‌اند؛ یکسر تلوتلو می‌خورند، راه می‌افتند و درجا می‌زنند، به تته‌پته می‌افتند، غرولند می‌کنند، قه‌قه‌ها می‌خندند، به زمین و آسمان بد و بیراه می‌گویند، می‌لغزند و می‌افتند...»

درواقع این جملات توصیف مناسبی از کتاب است. اگرچه با این پاراگراف به نظر می‌رسد، با کتاب چندان سرگرم‌کننده‌ای روبرو نیستیم اما باید گفت که نحوه بیان طنزگونه راوی و حرف‌های اغلب فلسفی آن، کتاب را بسیار خواندی کرده است. به طوری که شاید یک‌بار خواندن کتاب برای درک جملات آن کافی نباشد. راوی داستان سعی می‌کند تمام حس و حال خود در مورد اتفاقات پیش از مرگ خود را بیاد بیاورد و با خواننده به اشتراک بگذارد. این اتفاقات دارای دو بخش اصلی است: ۱- عشق ۲- گذران زندگی.

در بخش عشق نویسنده تنها عشق خود را «ویرژیلیا» معرفی می‌کند. دختری که از ۱۵ سالگی درگیر آن شده است و هیچ‌گاه با وی ازدواج نمی‌کند اما روابط مخفی بسیاری با او داشته است. درواقع موجبات خیانت زن به همسرش را فراهم می‌کند و از این کار ناراحت هم نیست. دو فرد دیگر هم در این بین وجود دارند، یکی «مارسلا» و دیگری «ائوژنیا» که هر دو پیش از عشق اصلی وی بوده‌اند، اما راوی هیچ‌گاه آن‌ها را فراموش نمی‌کند و قبل از مرگش سرنوشت آن‌ها را برای خواننده بازگو می‌کند. یکی از نکات بارز دیگر کتاب همین است که راوی مدام سعی می‌کند تا خواننده هیچ فرد یا واقعه‌ای را بدون نتیجه رها نکند.

در بخش گذران زندگی، دوستش «کنکاس بوربا» تاثیر زیادی روی وی داشته است. درواقع نویسنده با استفاده از وارد کردن این دوست راوی، سعی کرده است که مسائل فلسفی زیادی را با لحنی طنز بیان کند. براس به سیاست و رسیدن به مقام‌های بالا بسیار علاقه داشته است. اما تنها می‌تواند یک نماینده ساده در مجلس باشد. به همین دلیل در اواخر عمرش تصمیم می‌گیرد روزنامه داشته باشد. تصمیمی که با مخالفت‌های بسیاری روبرو می‌شود.

باید متذکر شد که راوی بیشتر عمر خود را به عشقش اختصاص می‌دهد و تنها در نیمه دوم زندگی‌اش سعی می‌کند تا روح زیاده‌خواهی سیاسی خود را ارضا کند. به همین دلیل، تا اواسط کتاب بیشتر یک کتاب عشقی، فلسفی را می‌خوانیم و بعد وارد مسائل فلسفی عمیق‌تر می‌شویم.

بحث فلسفی نویسنده در مورد جهان‌بینی «اومانیزم» یا «انسان‌گرایی» است. البته نویسنده واژه «Humanity»

را «اومانیتیسیم» ترجمه کرده است که به نظر می‌شد بهتر و روان‌تر هم ترجمه کرد. به‌رحال این یک جهان‌بینی فلسفی و اخلاقی است که بر ارزش و عاملیت انسان‌ها به صورت فردی یا جمعی تأکید دارد و عموماً تفکر نقادانه و شواهد (عقلانیت و تجربه‌گرایی) را بر پذیرش دگم اندیشی و خرافات ترجیح می‌دهد. در ویکی‌پدیا این‌گونه بیان شده است: «انسان‌گرایی به یک مکتب فکری اطلاق می‌شود که پیروان آن معتقدند موجود انسانی با سایر گونه‌های حیات متمایز است. روابط بین فردی و شناخت خود یکی از موضوعات مهم در انسان‌گرایی است. باور انسان‌گرایان در تضاد با نظریه‌پردازان شرطی‌سازی این است که همه رفتارهای انسان‌ها نتیجه پیامدهای رفتار است و نیز در تضاد با روان‌شناسان شناختی جستجوگری یا ساخت معانی را عامل اصلی یادگیری انسان می‌دانند. حیطه‌های مورد علاقه انسان‌گرایان شامل مطالعه خود، انگیزش و روابط میان فردی است. انسان‌گرایان دارای علائق و نظرگاه‌های متفاوتی هستند. دیدگاه اکثر انسان‌گرایان (انسان‌گرایان مدرن یا انسان‌گرایان طبیعت‌گرا) ریشه در دیدگاه‌های ارسطو و سقراط دارد. فلسفه انسان‌گرایی طبیعی به شدت تحت تأثیر فلسفه نوین‌گرایی است. ورود فلسفه طبیعت‌گرایی به انسان‌گرایی باعث رد تمام دیدگاه‌های مابعدالطبیعه گشته و روی استدلال علمی دموکراسی و همدردی انسانی و نیز حقوق طبیعی انسانی تأکید می‌کند. دیدگاه انسان‌گرایی دیدگاهی است که بر طبق آن انسان اشرف مخلوقات شناخته شده و به دو شاخه تقسیم می‌شود: دیدگاه غیر دینی و دیدگاه دینی. در انسان‌گرایی غیر دینی اعتقاد بر این است که ماهیت منحصر به فرد انسان استعدادها بی‌همتای شخصی اوست که باید رشد کند و تحول یابد. انسان‌گرایان دینی نیز با پذیرش ویژگی‌های منحصر به فرد انسان‌ها دین را عامل مهمی برای تحول درونی در انسان می‌دانند؛ لذا دیدگاه دینی و غیردینی به غیر از موضوع قبول یا انکار دین، وجوه مشترک بسیاری دارند. گروه‌های معتقد دینی با فرضیه‌های انکار خدا به شدت مخالف‌اند. آنان ریشه‌های فکری خود را از افلاطون و آگوستین و مذاهب مختلف گرفته‌اند. به اعتقاد آنها انسان گونه‌ای ممتاز و برتر از سایر گونه‌هاست. خداوند یا هستی برتر در مرکز هستی قرار دارد. مریتین و دی‌کاردین دو مدافع اصلی رویکرد خدا پرستانه یا خدا محور هستند. از دیدگاه آنان انسان موجودی مادی و معنوی، خردمند و دارای آزادی اراده است و عالی‌ترین هدف انسان آن است که از روی اراده اجابت کنند و مطیع قوانین الهی باشد.»

### ۱.۳ بخش‌هایی منتخب از کتاب

در زیر بخش‌هایی منتخب از کتاب را می‌خوانید:

«همه‌مان می‌میریم، این کفارہ زندگی کردن است.» ص ۳۸

«تترس. دشمنی من کشنده نیست، خودش را از طریق زندگی آشکار می‌کند. تو زنده‌ای، من مصیبت دیگری برای

نمی‌خواهم.» ص ۴۲

«چند سال درست مثل یک لحظه است. چرا می‌خواهی باز زنده بمانی؟ تا همین‌طور بلعی و بلعیده شود؟ از این

نمایش، از این تقلا سیر نشدی؟ تو بارها و بارها هدیه‌هایی از من گرفته‌ای که زشتی و عذابشان از همه هدایا کمتر بوده:

روشنی صبح، اوهام دلپذیر تاریکی، آرامش شب، چهره زمین و آخر از همه خواب، بزرگترین هدیه من به انسان. ابله بیچاره دیگر چه می‌خواهی؟» ص ۴۴

«صراحت فضیلتی است که بیش از هرکس برآزنده آدم مرده است.» ص ۹۵

«بینید این خاک چقدر دموکراتیک است. امروز زن و شوهر محترم بر همان یک وجب خاکی می‌خوانند که دیروز سنگینی زوجی گناهکار را تحمل می‌کرد. فردا شاید کشیشی آنجا بخوابد، بعد آدمکشی، بعد نعل‌بندی، بعد شاعری و همه آن‌ها مثل کشتی شکستگانی که قایق نجات آن‌ها را به ساحل ایمن رسانده، این یک وجب خاک را تقدیس می‌کنند چون امنیتی موهوم به آن‌ها ارزانی داشته.» ص ۱۷۳

«تب و تاب عشق‌مان فروکش نکرده بود؛ تفاوت در این بود که شعله عشق دیگر آن بی‌تابی و دیوانگی را از سر گذرانده بود و حالا بدل به شعاعی از نور شده بود آرام و پاریا، همان چیزی که در ازدواج می‌بینیم.» ص ۱۸۲

«ویرژیلیا گناه زیبایی بود و اعتراف کردن به گناهی زیبا آسان است. اول‌ها همین که مردم اشاره‌ای به رابطه ما می‌کردند، اخم‌ها توی هم می‌رفت، هرچند، صادقانه بگویم، این اشاره‌ها همیشه برایم دلپذیر و ارضاکنده بود. اما یک بار در برابر ایما و اشاره مردم لبخند زدم و از آن به بعد همان واکنس را پیش گرفتم. نمی‌دانم کسی هست که این پدیده را توضیح بدهد یا نه من، خودم این‌طور توجیهش می‌کنم: این لبخند همیشه سرچایش بود، اما اول‌ها چیزی درونی بود، به اصطلاح به صورت غنچه و بعد با گذشت زمان باز شد و به صورت گلی درآمد که همه می‌دیدنش. این هم یک نکته ساده در گیاه‌شناسی.» ص ۱۹۳

«آدم می‌تواند با خرافاتی که چندان هزینه‌ای ندارد کنار بیاید، اما وقتی خرافات تکه‌ای از زندگی آدم را مال خود می‌کند، دیگر تحملش مشکل می‌شود.» ص ۱۹۷

«من متوجه این نکته شده‌ام که چاپلوسی زن‌ها با مردها متفاوت است. مردها تا حد بردگی پیش می‌روند، اما چاپلوسی زن‌ها به صورت محب‌ظاهر می‌شود. پیکر زن شیفته‌وار پیش چیزی که تملق‌اش را می‌گوید خم می‌شود، گفتار نرم و دلپذیر زن و حتی شکنندگی جسم او، تناسب خاصی به چاپلوسی او می‌دهد و به آن مشروعیت می‌بخشد. سن طرف مساله مهمی نیست، زن خواهی نخواهی به یک جور مادر یا خواهر او تبدیل می‌شود- یا پرستارش، که این هم از کارهای زنانه‌ای است که حتی کاردان‌ترین مردها همواره از شایستگی لازم برای آن محرومند.» ص ۲۰۲

«در دنیایی که مسئولیت‌ها و مشکلات فراتر از سکس، بیشتر هم و غم انسان را معطوف به خود می‌کنند، عریانی همیشگی باعث کرخ شدن حواس و پس راندن فعالیت جنسی می‌شود، حال آنکه لباس با پوشاندن طبیعت، اشتها را تیزتر و بیشتر می‌کند و بدین ترتیب به تمدن امکان بقا و پیشرفت می‌دهد.» ص ۲۱۸

«ناراحت نشوید اگر محبت‌تان را با ناسپاسی جواب دادند. افتادن از ابر رویاها بهتر از افتادن از پنجره طبقه سوم است.» ص ۲۴۷

«مردها بیش از آنکه در بند امنیت نهایی باشند گوش به فرمان حس خودبینی هستند که صمیمانه‌تر است و بالواسطه.»

## ۴ مشکلات نوشتاری و ترجمه کتاب

از لحاظ مانند تمام کتاب‌های دیگر دارای مشکلات عدیده‌ای بود. با این حال ترجمه بسیار خوب بود. متن انگلیسی کتاب را به راحتی می‌توانید در اینترنت پیدا کنید. به هر حال با توجه به سنگین بودن بخش‌های زیادی از کتاب برای ترجمه، باید از مترجم تشکر کرد.

۱. یکی از مشکلات عدیده در کتاب، استفاده از «و» بعد از ویرگول و یا نقطه بود. هنوز هم دلیل این مساله را متوجه نشده‌ام. در صحبت‌هایی که با چند مترجم انجام داده‌ام متوجه شده‌ام که در متون انگلیسی، جایی که مکث کامل وجود دارد، ویرگول گذاشته می‌شود. شاید در متون فارسی هم اینگونه باشد.

۲. موضوعی جالب و جدید در این کتاب وجود داشت. چسباندن «ی» نکره به کلمه‌ای که به «ی» ختم می‌شود. به موارد زیر توجه کنید:

«بازی، راوی، جوانی، روشنائی»

حتی رسم‌الخط آن هم نازیباست. به هر حال مورد جالبی بود.

۳. ویراستار تکلیفش با خودش هم معلوم نبوده است. بالاخره «ها» چسبیده است یا خیر. خصوصا در مورد کلماتی که به «ه» ختم می‌شوند. در برخی موارد به کلماتی مانند «آههایی» و «راههایی» برمی‌خوریم که واقعا جای تعجب دارد. جالب اینجاست که گاهی ویراستار اینگونه می‌نویسد: «رفتن‌ام، به‌ام، پیش‌ام»

۴. در صفحه ۲۶ جمله «همه نشانه اندوهی...» باید به صورت «همه نشانه اندوهی...» باشد. نشانه‌گذاری در کتاب به خوبی انجام شده است و خواندن کتاب را ساده‌تر کرده است. اما در برخی مواقع اشکالاتی هم وجود داشته است.

۵. اینکه در ابتدای پاراگراف از «و» استفاده شود مطمئنا اشتباه است. در صفحات ۲۸، ۷۵، ۲۰۲ و ۲۳۱ این اشتباه رخ داده است.

۶. در صفحه ۴۱ جمله «اینجا و اینجا چشمم به...» باید به «اینجا و آنجا چشمم به...» تغییر پیدا کند.

۷. در سه صفحه ۱۰۱، ۱۱۷ و ۲۳۴ گیومه باز شده است اما دارای گیومه انتهای نیست.



۸. نمی‌دانم چرا از واژه «الاهگان» استفاده شده است. مترجم حتی در عنوان یکی از کتاب‌هایش نیز از آن استفاده کرده است. بهتر نبود «اله‌ها» را استفاده می‌کرد. بنده کلی درگیر این واژه شده بودم.
۹. در صفحه ۱۴۳ جمله «این بوسه خشک و خالی ما را به هم پیوست» بی‌معنی است. باید به صورت «این بوسه خشک و خالی ما را به هم پیوند داد» استفاده می‌شد.
۱۰. به نظرم واژه «دیپلمات» و یا «دیپلوماسی» باید به صورت «دیپلمات» و «دیپلماسی» نوشته می‌شد.
۱۱. در صفحه ۲۶۶ کلمه «معجزه‌آسایی» به صورت «معجز آسایی» نوشته شده است.

## ۵ امتیاز رمان

از این پس، سعی می‌کنم بخشی با عنوان «امتیاز رمان» در یادداشت‌هایم داشته باشم. در این بخش، به رمان از لحاظ محتوا، مترجم و ویراستار امتیاز بین ۱ تا ۱۰ داده می‌شود و میانگین آن‌ها به عنوان امتیاز نهایی رمان در نظر گرفته می‌شود.

جدول امتیازات رمان

ردیف	موضوع	نمره
۱	محتوا	۷
۲	مترجم	۷
۳	ویراستار	۶
	امتیاز نهایی	۶/۶۷

بهبود آدینه

۱۳۹۶/۰۶/۳۰

## مراجع

[1] [www.wikipedia.org](http://www.wikipedia.org)

[2] [www.nashreney.com](http://www.nashreney.com)